

جغرافیای تاریخی گدروزیا

دکتر رضا مهرآفرین

دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

بلوچستان در دوره‌ی پیش از اسلام سرزمینی وسیع در جنوب شرق ایران بود که از ساتراپی‌های ۲۹ گانه‌ی تمدن هخامنشی شمرده می‌شد و پس از آن نیز همواره بخشی جدایی ناپذیر از امپراتوری اشکانی و ساسانی به حساب می‌آمد. این سرزمین پهناور از بخش‌های مختلفی که هر یک نام خاص خود را داشت، تشکیل می‌گردید. مناطق مختلف این سرزمین با وجود دارا بودن تفاوت‌های اقلیمی و طبیعی با یکدیگر و خرده فرهنگ‌های بومی و محلی، بخشی از فرهنگ بزرگ ایران زمین را تشکیل می‌دادند؛ چنان که یگانگی فرهنگی آنها با یکدیگر و سایر مناطق همجوار غیر قابل انکار است. منطقه‌ی بلوچستان که از آن با نام‌های مختلفی همچون مکا، مکوران، گدروزیا، ... در متون یاد شده، دارای توانمندی‌های خاصی از جمله شهرهای فراوانی بوده که نویسندگان یونانی هنگام عبور اسکندر مقدونی از این سرزمین و یا پس از آن به آنها اشاره کرده‌اند. این مقاله می‌کوشد تا با مطالعه‌ی منابع دست اول و همچنین منابع نقلی دست به بازسازی سیمای گدروزیا در دوره‌ی تاریخی ایران (خصوصاً دوره‌ی سلوکی) بزند و ضمن یادآوری شهرها و موقعیت خاص جغرافیایی آنها، توانمندی‌های طبیعی و انسانی هر یک از مناطق مختلف آن را به وجهی نیکو نشان دهد.

واژگان کلیدی: بلوچستان، جغرافیای تاریخی، اسکندر مقدونی، گدروزیا

۱- مقدمه:

بلوچستان که هم اکنون در دو کشور ایران و پاکستان قرار گرفته، قبل از اسلام سرزمین وسیعی را تشکیل می‌داد که از شرق به رود ایندوس (سند)، شمال به آراخوزیا (قندهار) و درنگیانا (سیستان)، غرب به پرشیا (پارس) و کارمانیا (کرمان) و جنوب به دریای اریترائوم (Erythraeum) (دریای عمان) یا آرابیکوس سینوس (Arabicus Sinus) (دریای عرب) ختم می‌شد. در واقع این سرزمین بخشی از ایالت بزرگ آریانا (خراسان بزرگ و سیستان) محسوب می‌شد که به وسیله‌ی کوه بکیوس ووشوتی (Becius Wushutee) و سراوانی از آن جدا می‌گردید (Arrowsmith (a), 1839: 605). البته برخی مرز شرقی آن را به رود آرابیس یا آرابیوس که از شمال به طرف جنوب جریان دارد، محدود کرده‌اند. طول سواحل آرابیس ۱۰۰۰ استادی (۱۸۵ کیلومتر) است (McRindle, 1901: 82).

با وجود گستردگی بلوچستان در ادوار پیشین، این منطقه از یگانگی قومی و فرهنگی برخوردار بوده؛ اما در عین حال تفاوت‌هایی نیز در این میان دیده می‌شود که دلیل این امر را باید در شرایط زیست محیطی متفاوت مناطق چند گانه‌ی آن به حساب آورد. چنان که جغرافیای طبیعی و اکولوژیکی آن در شرق با نوار ساحلی جنوبی و مناطق داخلی غربی یکسان نیست. این موضوع سبب گردیده بود تا سه قوم عمده در بلوچستان فرهنگی به نام‌های اوریتایی در شرق، مکرانی در جنوب و گدروزی در نواحی داخلی و غربی با خرده فرهنگ‌های متفاوت زندگی کنند. قدیمی‌ترین نامی که از بلوچستان در دست است ماکا (مکه) متعلق به دوره‌ی هخامنشی است. پس از آن یونانی‌ها به این منطقه‌ی وسیع گدروزیا می‌گفتند. مکوران نامی است که در دوره‌ی ساسانی به این سرزمین اطلاق شده است.

بیشترین اطلاعات موجود از سرزمین بلوچستان متعلق به دوره‌ی است که اسکندر مقدونی در بازگشت از سفر جنگی هند از این سرزمین عبور نمود. تقریباً تمام نویسندگان یونانی عصر هلنیستیک شرح عبور اسکندر از گدروزیا، شهرها، رودخانه‌ها، کوه‌ها و اقلیم آن را به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند. از این رو مقاله‌ی حاضر می‌کوشد تا با مطالعه‌ی این منابع به بازسازی سیمای گدروزیا در دوره‌ی اسکندر مقدونی دست بزند. در واقع برای شناخت محیط طبیعی و جغرافیای تاریخی بلوچستان در دوره‌ی اسکندر و پس از آن ناگزیر باید به منابع یونانی استناد جست.

۲- بلوچستان قبل از اسکندر مقدونی

این سرزمین در عصر مفرغ (هزاره سوم قبل از میلاد) از تمدن بسیار درخشانی برخوردار بوده است. آثار این تمدن در صدها محوطه‌ی باستانی از این دوره که در بلوچستان ایران و پاکستان شناسایی گردیده، قابل مشاهده است. تصور می‌شود که ساکنان بومی آن را در این دوره شاخه‌ای از دراویدیان که در سرتاسر جنوب شبه قاره‌ی هند گسترده شده بودند، تشکیل می‌داد. به این قوم سیه چرده که قدهای کوتاهی داشتند، حبشی‌های آسیایی یا پاریکان هم گفته می‌شود (دیاکونوف، ۱۳۷۱: ۳۳۱). برخی نیز عقیده دارند که سواحل خلیج فارس تا مکران و بلوچستان از حبشی‌ها مسکون بوده و بعد سومری‌ها جای آنها را گرفتند (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۱۹). قدر مسلم آن است که پس از این مرحله، قوم آریایی جای خود را در بین قبایل بومی منطقه مستحکم نمود.

سرزمین بلوچستان در دوره‌ی سلسله پادشاهی قدرتمند هخامنشی یکی از ساتراپی‌های (استان‌های) ایران بشمار می‌رفت. در کتیبه‌ی بیستون، داریوش اول از ۲۳ سرزمین نام می‌برد که پادشاهی او را تشکیل می‌دادند. «مکه» آخرین ساتراپی این امپراتوری در شرق است (مرادی غیاث‌آبادی،

۱۳۸۴: ۱۶). احتمالاً مکه یا مکا در زمان کوروش کبیر ضمیمه‌ی پادشاهی هخامنشی گردید. هرودوت که همزمان با دوره‌ی هخامنشی می‌زیست، از سرزمین میکیا یا مملکت میکی‌ها نام برده است. به گفته‌ی وی، میکیان (میکوی Mukoi شاید هم مکَ Maka) جزو ساتراپ‌نشین چهاردهم (= درنگیانه) بوده است (دیاکونوف، پیشین، ۳۲۸).

۳- بلوچستان در زمان اسکندر مقدونی

نویسندگان یونانی همراه اسکندر یا پس از آن، از این سرزمین با نام‌هایی چون گدروزی یا گدروزیا یاد کرده‌اند. علاوه بر این، دیگر یونانیان نیز به سرزمین مذکور «ماکای» یا «موکای» می‌گفتند. در کتاب استفان بیزانسی که از جغرافی‌دانان یونان است اسم این ایالت به شکل «ماکارانه» دیده می‌شود (صفرزایی، ۱۳۸۷: ۳۹۲).

در کتیبه‌ی شاپور اول ساسانی (۲۴۲ - ۲۷۲ میلادی) نام مکوران پس از سیستان و تورستان به عنوان یکی از ایالات امپراتوری ایران آمده است. پس از این، نام پرتان (Paratan) آمده (سامی، ۱۳۸۸: ۴۸)، که تداعی کننده‌ی نام پاریکان است. این احتمال وجود دارد که پرتان بین دو ولایت درنگیانا و گدروزیا قرار داشته و اقوام براهویی در آن زندگی می‌کردند. مکوران در این دوره در کوست نیمروز قرار داشت. از این واژه تلفظ‌هایی مانند Mukr n و Mekr n نیز ضبط شده است.

جغرافی‌نگاران یونانی بلوچستان را به سه بخش تقسیم کرده بودند. شرقی‌ترین بخش آن که بین دو رود آرابیس و تومروس (Tomerus) (Hingol) قرار گرفته بود، اوریتان (Oritene) نام داشت، در سواحل دریای عمان، کشور ماهی خواران یا سواحل مکوران و در بخش غربی آن گدروزیا (Gedrosia) قرار داشت که مشتمل بر بلوچستان ایران و بخشی از بلوچستان پاکستان بود (Eggermont, 1975: 68). گدروزیا شامل سه اپارخی (خوره = شهرستان) به نام‌های پانتینه (Pantyene)، تازارنه (Tazarene) و تیبراسینه (Thybrassene) می‌گردید که همه‌ی آنها داخل منطقه قرار داشتند. البته ماکارنه (Makarene) هم یک اپارخی از گدروزیا محسوب می‌گردید که در بخش ساحلی و جنوبی گدروزیا شرقی قرار داشت؛ زیرا نام آن مانند واژه‌ی (Makran) است (Tarn, 1979: 255).

اسکندر در اکتبر سال ۳۲۵ قبل از میلاد با غنایم و ثروت بیکرانی که از ایران و هند به دست آورده بود، قصد بازگشت به بابل را داشت تا در آنجا جشنی با شکوه برپا سازد و پس از آن راهی تصرف شمال آفریقا و غرب اروپا گردد (مهرآفرین و موسوی حاجی، ۱۳۸۸: ۵۷). از این رو لشکر خود را به سه بخش کرد تا به یکباره این ارتش عظیم و غنایم بیشمار آن گرفتار بلایا و آسیب نگردند. در این تقسیم، کراتروس مأمور حمل جهازات و غنیمت‌ها شد تا آنها را از طریق جاده امن آراخوزیا و درنگیانا که پیش از این به تصرف او در آمده بودند، جابه‌جا کند (Romm, 2005: 154). بخش دوم ارتش که در واقع هسته اصلی و بزرگ لشکریان را تشکیل می‌داد و مرکب از پیاده نظام، سواره نظام، تجار، بارو بنه شاهی، زنان، کودکان و گروه‌های مختلف بودند، به فرماندهی خود وی راه گدروزیا را در پیش گرفتند. البته اسکندر از سختی راه گدروزیا و کمبود آب و آذوقه در آن خبر داشت. اما از آنجایی که فردی ماجراجو و جاه طلب بود، سخنان مشاورین و اطرافیان در وی کارگر نیفتاد و می‌خواست نشان دهد که دارای قدرتی بیش از سمیرامیس، ملکه افسانه‌ای آشور و کوروش پادشاه بزرگ ایران است. زیرا به وی گفته شده بود که تا پیش از این فقط سمیرامیس با ۲۰ نفر و کوروش با هفت نفر توانسته بودند از این سرزمین دهشتناک برهند (Briant, 2006: 758).

قسمت سوم ارتش را ناوگان دریایی تشکیل می‌داد. فرماندهی ناوگان دریایی با نثارخوس، دوست دوران کودکی وی بود. اسکندر در اینجا می‌خواست نشان دهد که از طریق دریا از هند به فارس راه یافته است و از سوی دیگر چون آنتی‌ها و مقدونی‌ها دریانوردان و تاجران زبر دست و ماهری بودند، میل داشتند تا علاوه بر خشکی، راه‌های دریایی را نیز به خوبی بشناسند و تجارت با هند را که اینک در دست آنها بود، رونق بخشند. علاوه بر این، شناخت شهرهای کناره سواحل، زمین‌های حاصلخیز، بیابان‌ها و خلیج‌ها و مهم‌تر از همه تأمین خوراک پیاده نظام که به موازات آنها در سواحل راه می‌پیمودند، از دیگر اهداف این سفر دریایی بود (ibid). البته پیش از نثارخوس، اسکیلاس یونانی برای تحقیقات به این منطقه سفر کرده و شرح مسافرت او را ارسطو خوانده بود. بنا به روایت هرودوت این هیأت از رود سند گذشته و پس از عبور از سواحل بلوچستان و مکوران از سواحل عربستان عبور نمود و وارد بحر احمر گردید و پس از آن از ترعه‌ای که به حکم داریوش ساخته بودند، به مصر سفلی وارد شد (پیرنیا، پیشین، ۵۲۶).

اسکندر پیش از حرکت دستور داد تا افرادی به همراه راهنمایان محلی در مسیر حرکت لشکریان در طول سواحل چاه‌هایی حفر کنند تا هنگام عبور، آب آشامیدنی لشکریان و ناوگان دریایی فراهم شده باشد. اسکندر می‌دانست که منطقه ساحلی باتلاقی، ماسه‌ای و لم یزرع است و نثارخوس فقط با حمایت از طریق خشکی می‌توانست به مأموریت خود ادامه دهد. در واقع هدف اسکندر از کنار هم رفتن ناوگان دریایی و نیروی زمینی این بود که اسکندر به آنها آب تازه برساند و در عوض آنها غذای سپاه را از طریق دریا تأمین کنند (Romm, 2005: 154).

در بازگشت به ایران، اوریتیان‌ها (هوریت یا اوریت) نخستین اقوامی بودند که در مقابل اسکندر ایستادند. اینان از دیرباز استقلال داشتند و حاضر نبودند در مقابل این بیگانه کرنش کنند. ساکنان دو سوی رود آرابیس^(۱) که در شرق و قبل از هوریت‌ها قرار داشتند و اسکندر در ابتدا به آنها برخورد کرده بود، از مقابل لشکریان اسکندر گریختند و در صحرای لم یزرع پناه گرفتند (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۵۱۹). از این قوم که آرابیت خوانده می‌شدند و از آنها به عنوان هندی یاد شده، منابع کلاسیک یونان اسامی متعددی ذکر کرده‌اند^(۲).

اسکندر پس از عبور از رود آرابیس (پورالی کنونی)، وارد سرزمین اوریتیانها^(۳) شد که مردمی شجاع بودند. برخی این سرزمین را شرقی‌ترین بخش گدروزیا می‌دانند که از غرب به تومروس (Tomerus) یا رود هینگول ختم می‌شد (Eggermont, 1975:68). اوریتیان‌ها که از ثروت و موقعیت طبیعی ممتازی در سواحل اقیانوس هند برخوردار بودند، در مقابل لشکریان اسکندر ایستادند. اما از آنجایی که دارای ارتش منظمی نبودند، تعداد کثیری از آنان کشته و اسیر شدند. برخی از نویسندگان آنها را اقوامی وحشی معرفی کرده‌اند که از آهن استفاده نمی‌کردند و سلاح آنها را تنها نيزه‌های چوبی تشکیل می‌داد که برای سختی نوک آنها را سیاه و سوزانده بودند. تمام بدن این مردان را موهای بلند پوشانده بود و ناخن‌های دراز چنگالی شکلشان برای پاره کردن بدن ماهی و چوب‌های نرم کارایی لازم را داشت. پوشاک آنها را پوست حیوانات وحشی یا ماهیان بزرگ تشکیل می‌داد (Smith, 1999: 107). پس از تسخیر رامباکیا (Rambacia) (ارجامیل کنونی)، پایتخت اوریت‌ها، هفستيون دوست و فرمانده ارشد اسکندر به وی پیوست. از آنجایی که این شهر از موقعیت سوق‌الجیشی و زیست محیطی ممتازی برخوردار بود، اسکندر دستور داد تا هفستيون در آنجا یک کولونی برپا سازد (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۵۱۹). پادشاه اوریت‌ها و دیگر رهبران آنها که خود را در مقابل ارتش توانمند اسکندر ضعیف می‌دیدند با هدایایی نزد اسکندر آمده و نسبت به وی ابراز وفاداری کردند. آنگاه اسکندر به آنها اطمینان خاطر داد که خود و رعایایشان بی‌واهمه به خانه‌هایشان بازگردند و در پی آن آپولوفانس (Apollonophanes) را به عنوان ساتراپ سرزمین اوریت‌ها منصوب کرد و فرماندهی گارد آنجا را به لئوناتوس (Leonnatus) داد تا هنگام ورود ناوگان دریایی نثارخوس به سواحل این منطقه که طول آن به ۳۳۳ کیلومتر می‌رسید، از آنها مراقبت کند (Arrian, 1971:332).

سرزمین اوریت‌ها بسیار آبادان بود. از اینرو شهرهای مختلفی در آن ذکر شده است. از شهرهای بزرگ آن می‌توان به اورایی یا (Oræa) و یا اورا و رامباکیا^(۴) اشاره نمود که مقر حکومتی آن جا بود (Arrowsmith (a), 1839: 239). رامباکیا (Rambacia) که بعداً اسکندریه اوریتون (Oriton) نامیده شد، از شرقی‌ترین شهرهای گدروزیا به حساب می‌آمد (Schmits, 1857:361). اورایی یا (Haur کنونی) در دهانه رود تومروس یا زورامبوس^(۵) قرار داشت (Smith, 1854:983). اسکندر پس از سر و سامان دادن به سرزمین اوریت‌ها و جمع‌آوری غنایم و آذوقه از طریق نوار ساحلی عازم غرب گردید. در گذر از این سرزمین که ذرت، برنج و خرما محصول عمده آن بود (ibid)، گیاهانی مانند مَر، سنبل هندی و مورد سبز به فراوانی می‌روید. با لگد کردن این گیاهان توسط سپاه، عطر دلپذیری از آنها در هوا بر می‌خاست و مشام لشکریان را معطر می‌ساخت. تجار فینیقی که در عقب لشکریان در حرکت بودند صمغ گیاه مَر را با حرص و ولع جمع و بار حیوانات می‌کردند (Arrian, 1971:332). زیرا این صمغ را یونانیان برای مراسم مذهبی و تدفین بسیار خوب می‌خریدند (Savil, 1990:125).

در اینجا بوته‌هایی سمی با ریشه‌هایی شبیه تربچه و برگ‌هایی مانند برگ بو می‌روید که عطر و بوی آن نیز اسب‌ها را به سوی خود می‌کشاند. بسیاری از اسب‌ها با خوردن این گیاه سمی تلف گردیدند و از سواره نظام اسکندر کاسته می‌شد. گیاه دیگری با شیره سفید رنگ و سمی، برگ‌هایی شبیه برگ بو داشت. چنانچه شیره این گیاه به چشمان چهارپایان می‌رسید، مرگ جانور حتمی بود. از گیاهان دیگر منطقه، بوته‌هایی پرپشت با عطر و رایحه دلپذیر بودند که پناهگاه مارهای سمی بود. نیش این مار که بسیار سمی بود، موجب مرگ چهارپایان و پیاده نظام می‌گردید (Pliny, 1855:115). اوریت‌ها، تیرهای خود را با سم این مارها زهرآگین می‌ساختند. هنگامی که بطلمیوس با تیر یکی از این افراد زخمی شد و بیم آن می‌رفت که هر آن بمیرد، اسکندر در خواب ماری دید که گیاه ریشه‌داری را به دهان گرفته و چنین می‌نماید که اگر آن را بر محل نیش بمالند، بهبودی حاصل می‌گردد. آنگاه که اسکندر از خواب برخاست، دستور داد تا گیاه را بیابند (McRindle, 1901:86). ظاهراً یکی از افراد بومی خاصیت این گیاه را بر اسکندر آشکار کرده بود و اطرافیان برای الوهیت بخشی اسکندر چنین شایع کردند که خدایان راز این گیاه در مانگر را بر اسکندر فاش ساخته‌اند (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۵۱۰).

ارتش اسکندر پس از خروج از رامباکیا، به دماغه‌ی صخره‌ای Malana (راس مالین کنونی) رسید که در غرب اوریتایی قرار داشت و لباس و سلاح مردمش مانند هندی‌ها بود؛ اما زبان و آداب آنها با هندی‌ها تفاوت داشت. این قوم نسبت به اوریت‌ها بسیار متمدن‌تر بودند (Smith, op.cit.). اسکندر پس از آن دو الی سه روز در نزدیکی سواحل حرکت کرد، اما چون به رشته کوه تلویی (Toloei) برخورد نمود، مجبور گردید تا ۲۰۰ مایل دورتر از ساحل حرکت کند. پس از آن، سبزه زارهای منطقه اوریت جای خود را به تپه‌های ماسه‌ای دادند و تا جایی که چشم کار می‌کرد، از این تپه‌ها دیده می‌شد. تل‌های ماسه‌ای موجب می‌گردید که انسان و حیوان تا زانو در آن فرو روند. گاهی که باد می‌وزید، از این ماسه‌ها ابری کدر در هوا برمی‌خواست که زمین و آسمان را در خود می‌پوشاند. این ابر سبب می‌گردید که چشم، دهان و حلق پر از ذرات معلق ماسه گردد و چادر سربازان خسته را که در خوابی عمیق بودند، از جا بکند و آنها را با سرعت از مقابل چشم لشکریان دور سازد (Savil, 1990:125).

اسکندر پس از عبور از گردنه‌های غربی کوه‌های اوریتایی، وارد سرزمین اخیتیوفاگی‌ها^(۶) شد (Bourguignon, 1791:494) و سپس توآس را با تعدادی از سوارکاران به ساحل فرستاد تا منطقه را از نزدیک مورد معاینه قرار دهند. توآس از منطقه ساحلی گدروزیا اخبار بدی به اسکندر گزارش داد. وی در این سواحل ماهیگیران رنجوری را دید که در کلبه‌های محقری زندگی می‌کردند. اندکی گوسفند تنها دارایی این مردمان را تشکیل می‌داد و آب آشامیدنی آنها به غایت شور بود که آن نیز با حفر چاه به دست می‌آمد. با اخباری که اسکندر از این سرزمین شنید، از تصمیم خود مبنی بر حرکت در ساحل منصرف شد (Bevan, 1864:249).

دیگر نویسندگان یونانی نیز توصیف مشابهی از زندگی ماهی خواران در سواحل اریتریا^(۷) دارند. زندگی برخی از این قبایل که در مناطق دور افتاده ساحلی اقامت داشتند، به عصر حجر مانند بود. اینان پودر ماهی خشکیده را با اندکی آرد مخلوط می‌کردند و می‌خوردند و از سنگ چخماق برای برافروختن آتش استفاده می‌کردند (Savil, 1990: 127). حتی گوشت چهار پایان آنها نیز طعم ماهی می‌داد. کلبه‌های این ساحل نشینان بسیار ساده بود. تیرک این آلونک‌های کوچک متعفن را استخوان نهنگ تشکیل می‌داد و با لاک لاک‌پشت و صدف، دیواره و سقف آنها را می‌پوشاندند. درهای ورودی این کلبه‌ها را آرواره نهنگ تشکیل می‌داد. تور ماهی‌گیری ماهی‌خوران که تنها ابزار معیشت آنان بود، از پوست نخل تهیه می‌شد (Arrowsmith (b), 1839: 606). در جای دیگری به این قبایل بدوی که جمعیت آنان بسیار اندک بود، کلونوفاگی^(۸) (Chelonophagi) گفته شده است (Arrowsmith (a), 1839: 239).

طول سواحل ایختیوفاگی ۷۴۰۰ استادیای^(۹) (معادل ۱۳۶۴ کیلومتر) و سواحل کارمانیا ۶۸۴ کیلومتر بود (McRindle, 1901: 82) که در این مسیر شهرها و بندرگاه‌هایی فعال بوده‌اند. از شهرهای ساحلی ایختیوفاگی می‌توان به تیزا^(۱۰) کوفاس، گوآدل^(۱۱) (ibid)، بالوموم (Balomum)، دندروبوسا (Dendrobosa)، کاناسیس (Canasis)، ترواسا (Troesa)، داگاسیریس (Dagasisir) (Smith, 1854: 983)، مالانا (Balbi, 1835: 476)، روگانا (Rogana)، درانه بیلا (Drane Billa) (Levin, 2005: 40-41) و بندر زنان اشاره نمود که بنا به گفته آریان، نخستین حاکم آن یک زن بوده است. وی از دو جزیره به نام‌های آستئا (Astea) و کدانه (Codane) که وابسته به این منطقه بوده‌اند، نیز نام برده است (Rolin, 1842: 4). از شهرهای بندری گدروزیا که در مرز کرمانیا قرار داشت، می‌توان به آگریس (Agris) (Levin, 2005: 41) و اوماننا^(۱۲) اشاره نمود. این شهر، مرکزی برای مبادله کالاهای کشورهای همجوار بود و تجار عرب، هندی و ایرانی در آن به تجارت می‌پرداختند (Arrowsmith (b), 1839: 605). ملوانان نثارخوس از یک جزیره مرموز و خالی از سکنه در این منطقه یاد کرده‌اند که بسیار ترسناک بود و کسی به آن جا نمی‌رفته است. آریان این جزیره را Nosala نامیده و بعد Astola خوانده شد. اسامی دیگر این جزیره‌ی خوفناک را Astalu، Hashtalu یا Haftalu ذکر کرده‌اند. این جزیره در میانه‌ی Urmera و دماغه‌ی Pasini قرار داشت (Smith, op.cit.).

در عبور از گدروزیا، اسکندر با سختی‌های فراوانی روبرو گردید. چنانکه آن را مصیبت‌بارتر از تمام سختی‌هایی می‌دانند که طی ده سال لشکرکشی به شرق داشته است. از عمده‌ترین مشکلات وی می‌توان به کمبود آب، گرمای سوزان، تپه‌های ماسه‌ای، کمبود غذا، بیماری، آفتاب زدگی و ... اشاره نمود. گرمای روز در این منطقه به حدی زیاد بود که لشکریان مجبور بودند، شب هنگام حرکت کنند. در شب نیز سرما چنان شدت می‌یافت که تا مغز استخوان نفوذ می‌کرد (Savil, 1990: 125). گرمای سوزان و فقدان آب سبب می‌گردید که حیوانات از تشنگی و گرمای داغ سنگ‌ها تلف شوند. گاهی این حیوانات با سوار یا بنه خود در تپه‌های ماسه‌ای مانند آن که در باتلاق فرو روند، ناپدید می‌گردیدند. اما بدتر از همه آن بود که نمی‌دانستند چه زمانی به آب خواهند رسید (Arrian, 1971: 337). وقتی سربازان بعد از یک راهپیمایی طولانی در زیر آفتاب سوزان به چاه آبی می‌رسیدند، شتابان خود را با لباس و ادوات جنگی به داخل چاه می‌انداختند و به اندازه‌ای آب می‌نوشیدند که شکم‌هایشان باد می‌کرد و قادر به راه رفتن نبودند. اینان با حال نزار در بیابان می‌ماندند تا جان دهند. علاوه بر آن، وقتی سپاه و چهارپایان آب می‌دیدند، به سوی آن هجوم می‌بردند و در این خیل عظیم بسیاری در زیر دست و پا تلف می‌شدند. از اینرو اسکندر تصمیم گرفت تا بعد از این، سپاهیان را در فاصله ۲۰ استادی (هر استاد برابر با ۱۸۵ متر است) چاه‌های آب، برکه‌ها و رودخانه‌ها متوقف کند، تا این مصیبت کم‌تر تکرار شود (Worthington, 2003: 157).

راهنمایان محلی نقشی چشمگیر در هدایت اسکندر و لشکریان او در سرزمین گدروزیا داشتند. اینان که در پیشاپیش سپاهیان حرکت می‌کردند، مسیر خود را بر اساس نشانه‌هایی که از کوه‌ها، سنگلاخ‌ها، درختان و دیگر علائم طبیعی داشتند، پیدا می‌کردند. یکبار بر اثر وزش بادهای شدید و به راه افتادن توده‌های حجیمی از ماسه، راهنمایان راه را گم کردند. زیرا تمام علائم توسط باد از بین رفته بود (Romm, 2005: 148). در این هنگام که لشکریان با کمبود شدید آب مواجه شده بودند، اسکندر تعدادی از سوارکاران تندرو را برای یافتن آب به اطراف فرستاد. اما اینان توانسته بودند به اندازه یک کلاهخود با خود آب بیاورند. اسکندر در حالی که بسیار آفتاب سوخته و تشنه بود، در مقابل دیدگان صدها نفر که وی را می‌نگریستند، آب را بر زمین ریخت و سپس با تنی چند از سوارکاران زنده برای یافتن آب از سپاه جدا شد (Thirlwall, 1852: 66). اسکندر با شامه تیز خود دریافت که برای رسیدن به دریا باید به سمت چپ حرکت کند. زمانی که تعدادی از این سوارکاران به علت گرمای شدید قادر به رفتن نبودند، اسکندر آنها را جا گذاشت و خود به همراه پنج تن به راه ادامه داد تا این که به دریای اریتریا رسیدند. آنگاه با شمشیرهای برهنه در ساحل شنی گودال‌هایی کردند که آبی شیرین و تازه داشت. پس از آن سپاه به ساحل هدایت شد و به مدت هفت روز در حالی که از آب تازه برخوردار بودند، در کنار ساحل راه پیمودند تا آنکه راهنمایان راه را باز شناختند و سپاهیان بار دیگر به داخل خاک گدروزیا بازگشتند (Worthington, 2003: 157).

ساکنان داخلی گدروزیا بر خلاف ساحل‌نشینان ایختیوفاگی طبیعی خشن‌تر داشتند و مزاحمت‌هایی برای لشکریان ایجاد می‌کردند. اسکندر در چند مورد آنان را گوشمالی داد و بطور موقت آرام نمود. قبیله‌ی مهم مرکز گدروزیا پارسیرایی (Parsirae) نام داشت و شهر مهم آنها پارسیس (Parsis) بود. به دلیل طبیعت خشک و بایری که دشت‌ها و کوه‌های این منطقه داشت، سپاهیان به شدت دچار کمبود مواد غذایی گردیدند. از این رو سربازان علاوه بر خوردن لاشه چهارپایانی که خود می‌مردند، گاهی اسب یا الاغی را می‌کشتند تا از گوشت آن تناول کنند.

نویسندگان یونانی علاوه بر ذکر نام شهرهای ساحلی ایختیوفاگی اسامی برخی از شهرهای داخلی گدروزیا را نیز ثبت کرده‌اند. از میان این شهرها می‌توان به پورا^(۱۳)، خدا کبج (Bourguignon, 1791:494)، کوماتیس (Caumatis)، داگاسیر (Dagaseire) و اومیزا (Omiza) اشاره نمود. کارپل (Karpel) (Levin, 2005:40-41) و پارسیرا (Parsira) از غربی‌ترین شهرهای گدروزیا به حساب می‌آیند که در مرز کرمانیا قرار داشتند (Schmits, 1857: 361). بعد از این شهرها، گردنه کوه پارسیکا^(۱۴) (Persici Montes) قرار داشت که مرز گدروزیا و کرمانیا را تشکیل می‌داد. بخش شمالی گدروزیا کوهستانی و سلسله جبال آن بییتی (Baetii Montes)، واشتی (Washati) نام داشت که این ایالت را از درازا به دو بخش می‌کرد. رشته کوه دیگر به نام آربیتی (Arbiti Montes) و بالا در مرزهای شرقی قرار داشت (Smith, 1861: 243). از رودهای منطقه می‌توان به ترتیب از غرب به شرق به هیدریاکوس (Hydriacus)، زورامبوس (Zorambus)، پامانوس (Pamanus) و آرابیس اشاره نمود (Schmitz, 1857: 361) که بزرگترین آنها این رود بود. اسکندر پس از ۶۰ روز بعد از اینکه از اورایی حرکت کرده بود، به پورا (احتمالاً بمپور)، پایتخت گدروزیا رسید. به قول آریان، تمام سختی‌هایی که اسکندر در عبور از این منطقه تحمل کرد، بیشتر از تمام سختی‌هایی بود که وی در آسیا متحمل شده بود (Romm, 2005:154). اسکندر در اینجا فرصت یافت تا چند روزی به سربازان بیمار، ضعیف و رنجور خود که پوست بر تن آنها مانده بود، استراحت دهد. سربازان آفتاب سوخته با لباس‌های پاره و مندرس، موهای ژولیده و ریش‌های بلند فرصت یافتند تا بعد از یک راهپیمایی طولانی در زیر سایه سار نخل‌های بلند بمپور بیاسایند و بی‌واهمه از آب آلوده و کمبود آن، از آب فراوان و گوارای رود بمپور بیاشامند. اسکندر که از هند با یکصد و بیست هزار پیاده و پانزده هزار سوار حرکت کرده بود، وقتی به پورا رسید، بیش از نیمی از آنها را از دست داده بود (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۵۲۴). اسکندر توأس را به عنوان والی گدروزیا برگزید و چون وی در گذشت، سی‌بیرتیوس (Sibyrtius) که والی کرمان شده بود، والی رنج و گدروزیا گردید و ایالت کرمانیا به تله‌پولم (Tlepolem) محول شد (همان). سرانجام در پاییز سال ۳۲۵ ق.م. اسکندر به کرمانیا رسید. وی در کرمانیا به شکرانه عبور از گدروزیا، جشن‌های پر زرق و برقی بر پا کرد و برای خدایان یونانی، قربانی‌ها نمود (پیرنیا، پیشین: ۱۵۲۶). بعد از مرگ اسکندر، سلوکوس نیکاتور جانشین وی گردید. سلوکوس، گدروزیا و مناطق شرقی هندوکوش را در ازای ۵۰۰ فیل به چاندرا گوپتا، پادشاه موریاپی هند، واگذار کرد و از آن پس، دیگر یونانیان در منطقه گدروزیا دخالتی نداشتند (Hoiberg, 2000:167).

۴- نتیجه

سرزمین بلوچستان که در قرن نوزدهم میلادی بین دو کشور ایران و هند تقسیم گردید، پیش از آن از وحدت و یکپارچگی، یگانگی فرهنگی و قومی تقریباً کاملی برخوردار بود؛ اما با این حال خرده فرهنگ‌های متفاوتی نیز داشت که شرایط محیطی متنوع موجب پیدایش آنها گردیده بود. بلوچستان در دوره‌ی پیش از اسلام به ترتیب با نام‌های ماکا (مکه)، گدروزیا و مکوران خوانده می‌شد و در هر دوره جزیی از کشور ایران به حساب می‌آمد. این سرزمین به دلیل طبیعت خشک و کمبود مواد غذایی چندان مورد توجه شاهان و حکومت‌ها قرار نداشت. چنان که تا پیش از اسکندر مقدونی هیچ گزارشی مبنی بر حضور شاهان و لشکریان در آن گزارش نشده است. اسکندر با علم به این موضوع و طبیعت دشوار آن تصمیم گرفت تا در برگشت از سفر جنگی خود به بابل از گدروزیا گذر کند. عبور اسکندر از این سرزمین حدود ۶۰ روز به درازا کشید و طی این مدت سپاه وی با مسائل و مشکلاتی روبرو گردید که تا پیش از آن هرگز با آنها مواجه نشده بود. بنا به نوشته‌ی نویسندگان همراه اسکندر، وی نیمی از سپاهیان خود را در این سرزمین از دست داد و مصائبی که در این جا گریبانگیرش شد بیش از تمام سفرهای جنگی وی بود. با وجود طبیعت خشن، بی‌آبی، نبود مراتع و زمین‌های کشاورزی شهرهای زیادی در مناطق نسبتاً آباد سه‌گانه‌ی بلوچستان وجود داشت که بیشتر آنها در سواحل دریای عمان با هدف تجارت شکل گرفته بودند. ایرانیان، هندی‌ها و اعراب با کشتی‌های تجاری از راه دریا کالاهای خود را در این مراکز عرضه می‌داشتند و بر ثروت و رفاه خود می‌افزودند.

۵- پی‌نوشت:

- (۱). این رود در ۹۰ مایلی غرب دهانه رود سند قرار دارد. بین رود سند تا آرابیس مناطقی مانند سارانگا (Saranga)، اسکالا (Scala) و مورونتوباکا (Morontobaca) قرار گرفته‌اند (Smith, 1854:983). به رود آرابیس هم اکنون پورالی گفته می‌شود. این رود در متون کلاسیک یونانی به نام‌های آرابیس (Arabis)، آرابیوس (Arabius)، آرتابیوس (Artabius)، آرتابیس (Artabis) خوانده شده است (McRindle, 1901:81).
- (۲) به این قوم، آربیس (Arbies)، آرابی (Arabi)، آرابیاتی (Arabitae)، آربی (Arbii)، آرابیس (Arabies)، آربیتی (Arbiti) و آری‌بس (Aribes) نیز گفته شده است (ibid).
- (۳) به این سرزمین و یا اقوام ساکن در آن هوریت‌ها (Horites)، هور (Haur) (Balbi, 1835:475)، اوریتیایی یا اورایی (Ori) (Arrowsmith) (a), 1839:239 نیز گفته شده است.

- (۴) إرجامیل (Erjamil) کنونی
- (۵) Zorambus, بوسل (Bhusl) کنونی
- (۶) یونانی‌ها به ساکنان سواحل دریای عمان، ایختیوفیگی (Ichthyophagi) لقب داده بودند که به معنای ماهی‌خواران است. زیرا قوت غالب این مردمان را ماهی تشکیل می‌داد. حتی چهارپایان آنها مانند سگ، شتر و بز ماهی می‌خوردند. برخی نام مکوران را مشتق از ماهی خوران می‌دانند.
- (۷) در این زمان به دریای عمان، دریای اریتر (Erythra) گفته می‌شد. زمانی که نثارخوس وارد جزیره اوآراکتا (Oaracta) (احتمالاً جزیره قشم) شد، ساکنان محلی قبر اریتراس را که نام دریا از اسم او گرفته شده، به وی نشان دادند (Briant, 2006: 758).
- (۸) این واژه به معنای لاک‌پشت خواران است. گویا پس از مصرف ماهی، بیشترین خوراک این ساحل نشینان را لاک‌پشت تشکیل می‌داد.
- (۹) هر استادیا ۱۸۵ متر است.
- (۱۰) نام‌های دیگر تیزا که در متون مختلف از آنها یاد شده عبارتند از: سیزا (Cysa)، کیزا (Kyiza) و تیز (Tiiz). احتمالاً این شهر، تیس کنونی بوده که در غرب چابهار قرار دارد.
- (۱۱) گوآدل شاید گوآتر کنونی باشد که در شرق چابهار واقع شده است. این شهر بر دماغه آلامباتیر (Alambateir) و یا آلاباگیوم (Alabagium) قرار داشت (Arrowsmith (b), 1839: 605).
- (۱۲) نام دیگر این بندر کومانا آمده است (Smith, 1854: 983).
- (۱۳) از این شهر که پایتخت گدروزیا بود، اسامی دیگری نیز ضبط شده است. مانند فورگ (Foreg)، پورگ (Pureg) (Bourguignon, 1791: 494)، بنپور (Bun - Pur)، و پوهرا (Puhra). پوهرا در زبان سانسکریت به معنای «شهر» است (Smith, 1854: p.983). پورا همان بمپور کنونی است که در شرق ایران‌شهر واقع شده است.
- (۱۴) Parsika. پارسیکی (Parsici) نام دیگری است که از این کوه ضبط شده است (Bourguignon, 1791: 494).

۶- منابع:

- [۱] دیاکونوف، ا. م.، تاریخ ماد، کشاورز، کریم، ترجمه، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱
- [۲] سامی، علی، تمدن ساسانی (جلد اول)، تهران، سمت، ۱۳۸۸
- [۳] صفرزایی، عبدالله، جغرافیای تاریخی ایالت «مکا/مکران» در دوره هخامنشی، در: گذری بر تاریخ بلوچستان، مجموعه مقالات همایش تاریخ بلوچستان، زاهدان، چاپخانه المهدی دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۷
- [۴] مرادی غیاث‌آبادی، رضا، بیستون، کتیبه بزرگ داریوش، تهران، پژوهش‌های ایرانی، ۱۳۸۴
- [۵] مهرآفرین، رضا و موسوی حاجی، سید رسول، عبور از گدروزیا، مجله پژوهش‌های تاریخی، سال چهل و پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۸ (صص. ۵۵-۶۶)
- [۶] پیرنیا، حسن، تاریخ ایران باستان، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۴

[۷] Arrowsmith, Aaron (a), **A Compendium of ancient and modern geography: for the use of Eton School**. Published for the author, London, 1839

[۸] Arrowsmith, Aaron (b), **Grammar of ancient geography: compiled for the Use of King's College School**, Published by S. Arrowsmith, SOHO SQUARE, AND B. Fellows, London, 1839

[۹] Arrian, **The Campaigns of Alexander**, translated by Aubrey De Selincourt, contributor J. R. Hamilton, Published by Penguin Classics, 1971

[۱۰] Balbi, Adriano and Bradford, Thomas Gamalil, **an Abridgement of Universal Geography, Modern and Ancient**, Published by: W. D. Tick nor, 1835

[۱۱] Bevan, Latham William and Smith, William, **the Students Manual of Ancient Geography**, Murray, London, 1864

[۱۲] Bourguignon, Jean Baptists, **Compendium of Ancient Geography**, Published by Printed for R. Faulder, 1791

[۱۳] Briant, Pierre and Eisenbrauns, **From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire**, Contributor Peter T. Daniels, Published by EISENBRAUNS, 2006

[۱۴] Eggermont, P. H. L., **Alexander's Campaigns in Sind and Baluchistan and the Siege of the Brahmin Town of Harmatella**, Published by Peters Publishers, 1975

[۱۵] Hoiberg, Dale, Ramchandani, Indus, **Students Britannica India**, Published by Popular Prakashan, 2000

[۱۶] Levin, Leonard A. and Arnold, Anthony C., **Neuro - Ophthalmology: The Practical guide**, Published by thieme, New York, 2005

[۱۷] McRindle, John Watson, **Ancient India**, Published by Adamont Media Corporation, 1901

[۱۸] Pliny, **the Natural History of Pliny**, Translated, With Copious Notes and Illustrations by the Late John Bostock, M. D., F. R. S., and H. T. Riley, ESQ., B. A., vol. III, London, 1855

- [۱۹] Rollin, Charles, **Ancient History, History of the Persians**, Published by Religious Tract Society, University of California, 1842
- [۲۰] Romm, James, **Alexander the Great**, Translated by: Pamela Mensch and James Romm, Published by Hackett Publishing, 2005
- [۲۱] Savill, Agnes, **Alexander the Great and his time**, published by Barnes and Noble Publishing, New York, 1990
- [۲۲] Schmidt, H.I., **Course of Ancient Geography**, London, 16 Little Britain, 1800
- [۲۳] Schmits, Leonard, **A Manual of Ancient Geography**, Published by Blanchard and lea, New York, 1857
- [۲۴] Smith, William, **Dictionary of Greek and Roman Geography**, Published by Walton and Moberly, Oxford University, 1854
- [۲۵] Smith, Vincenta A., **the early History of India**, Third Edition, Mehra Offset Press, Delhi, 1999
- [۲۶] Tarn, w. w., **Alexander the Great**, volume II, Cambridge University Press, London, 1979
- [۲۷] Thirlwall, Cannop, **a History of Greece**, Published by Longman, Brown, Green and Longmans, 1852
- [۲۸] Worthington, Ian, **Alexander the Great: A Reader**, Published by Rout ledge, 2003